

□ در سال هزار و سی صد و بیست و هفت موفق به اخذ دیپلم ادبی گشت و همان سال وارد دانشکده «الهیات و معارف اسلامی» شد و در رشته فلسفه به تحصیل پرداخت.

□ بعد از لیسانس از تهران به قم مراجعت کرد و در درس خارج فقه و اصول شرکت جست. از شاگردان همیشگی علامه طباطبایی در درس اسفار و شفا بود.

□ شب‌های پنجشنبه و جمعه با شهید مطهری و دیگر دوستان جلسه گرم و پرشوری به پا کردند که نتیجه آن به صورت کتاب «اصول فلسفه و روش رئالیسم» با پاورقی‌های شهید مطهری بود.

□ در اسفند پنجاه و سه، رساله دکترای خود را تحت عنوان «مسائل مابعد الطبیعه در قرآن» با راهنمایی استاد مطهری ارائه داد و از آن دفاع کرد و موفق به اخذ دکترا در رشته فلسفه شد.

□ همواره معتقد به نظم و برنامه‌ریزی بود. می‌گفت: تا نظم در کارهایمان نداشته باشیم، نمی‌توانیم کارهای مملکت را اداره کنیم.

□ همین که می‌فهمید سختی حق است، آن را می‌پذیرفت.

□ همسر ایشان می‌گوید: «در مدت بیست و نه سال زندگی، ایشان به قدری صبر و ملایمت و متانت به خرج می‌داد که انسان را خجالت‌زده می‌کرد.»

□ با تلاش فراوان و هم‌فکری یاران امام، قانون اساسی جمهوری اسلامی را تدوین کردند که به تأیید امام و امت رسید.

□ پس از استقرار جمهوری اسلامی، حضرت امام، مسئولیت دیوان عالی کشور را در اسفند پنجاه و هشت به ایشان داد تا زمینه اجرایی قوانین اسلام، با درک و درایت والایی ایشان فراهم گردد.

□ او به تخصص مقدم بر تعهد معتقد نبود.

□ غروبی بود خون‌رنگ، یادآور مظلومیت آله‌های سرخ سرزمین نینوا؛ مثل همیشه با تبسمی بر لب، قبل از غروب به دفتر مرکزی حزب جمهوری اسلامی آمد. آن شب جمعی از مسئولین، عده‌ای از نمایندگان مجلس و تعدادی از اعضاء کابینه شهیدرجایی بنا بر سنت همیشگی‌شان، به منظور بحث و بررسی مسائل کشور تشکیل جلسه داده بودند.

□ دکتر بهشتی در لحظه انفجار در حال سخنرانی بود و یاران حسینی‌اش مشتاقانه به او گوش فرا داده بودند. در هر گوشه از سالن یکی از اسوه‌ها و استوانه‌های انقلاب نشسته بود و زمان، حرکت کاروان پرشکوه شهیدان را انتظار می‌کشید.

□ وبالاخره، در شب هفتم تیر، تبری انقلاب اسلامی را نشانه رفت که بر اثر آن، آیت‌الله دکتر بهشتی در سن پنجاه و سه سالگی و بیش از هفتاد یار با وفایش به درجه شهادت نایل آمدند.

□ مظلومیت انگار از ازل با حقیقت گره خورده است. گویی این قرار تقدیر است که مظلوم‌تر باشد، هر آنکه معصوم‌تر است.

□ بهشتی مظلوم زیست، مظلوم مرد و خار چشم دشمنان اسلام بود.

□ بهشتی را تنها در بیان خدا، پیامبر(ص) و امام می‌توان جستجو کرد.

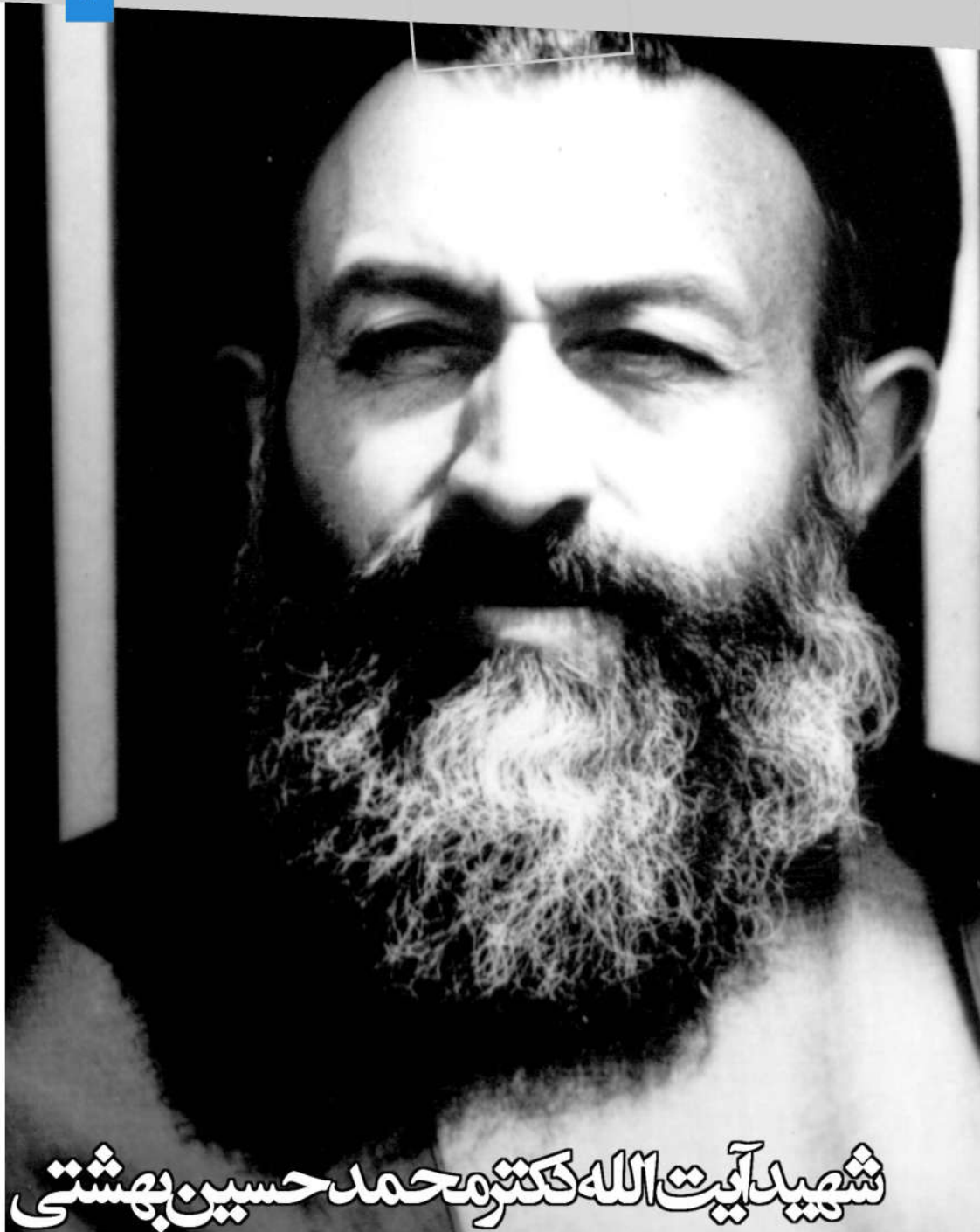
□ قال الله تبارک و تعالی: «أَنَا سِرُّ آدَمَ وَ آدَمُ سِرِّي» من سِرِّ انسانم و آدمی سِرِّ من است.

□ بهشتی از رموز و رازهای خداست.

□ قال رسول‌الله(ص): «إِنَّ اللَّهَ خَلَقَ آدَمَ عَلَى صُورَتِهِ» خداوند آدم را به صورت خویش آفرید.

□ بهشتی از تجلیات صورت خداوند است.

□ و امامان فرمود: «بهشتی یک ملت بود» منبع خاطرات: گلشن ابرار، ج ۲، علی علیزاده



شهید آیت الله دکتر محمد حسین بهشتی

□ بعد از تحصیلات ابتدایی، در امتحان ششم ابتدایی شهر، نفر دوم شد.

□ در چهارده سالگی، تحصیلات دبیرستان را نیمه‌تمام گذاشت و به جرگه حوزویان درآمد.

□ درسی که باید در مدت هشت سال می‌خواند، چهار ساله به پایان رساند.

□ هیجده ساله بود که به قم عزیمت کرد، تا در جوار ملکوتی حضرت معصومه(س) و محضر استادان کسب فیض نماید.

□ در مدرسه حجتیه با دوستانی چون مرتضی مطهری و امام موسی صدر آشنا شد.

□ هرچه بیشتر می‌آموخت، عشق او به یادگرفتن بیشتر می‌شد. هم‌زمان با درس‌های حوزه، فراگیری درس‌های ناتمام دبیرستان را ادامه داد.

□ ساحل زاینده‌رود، گویی انتظار سحری خجسته را داشت.

□ آن روز، دوم آبان هزار و سی صد و هفت، در محله «لومبان» اصفهان، نوزادی چشم بر پهنه گیتی گشود که مادر سال‌ها در انتظارش بود. این مولود را «سیدمحمدحسین» نام نهادند و ستون حیاتش را با اذان و اقامه برپا داشتند.

□ کودکی چهارساله بود، اما با هم‌سال‌های خودش فرق داشت. اخلاق نیک او، حکایت از آینده درخشانش می‌کرد.

□ خیلی سریع خواندن و نوشتن را آموخت. تا اینکه به دبستان دولتی رفت. وقتی از او امتحان ورودی گرفتند، گفتند: «باید به کلاس ششم بروی، ولی از نظر ما نمی‌تواند.» بنابراین او را در کلاس چهارم پذیرفتند.

از نسل پروانه‌ها

نیره قاسمی‌زادیان